

پژوهشی درباره نهادهای مالی

شرق: نهادهای مالی به عنوان واسطه‌های مالی، نقش اساسی در جمع‌آوری و انتقال وجوه مالی از سرمایه‌گذاران به سرمایه‌پذیران دارند. این نهادها ضمن کاهش ریسک سرمایه‌گذاری، هزینه‌های مرتبط با آن را نیز پایین آورده و با تخصصی‌کردن فرایند سرمایه‌گذاری، موجب بهینه‌شدن آن می‌شوند. با گسترش تعداد، انواع و کارکردهای نهادهای مالی، امروزه در اغلب بازارهای سرمایه، گرایش سرمایه‌گذاران به انتخاب سرمایه‌گذاری غیرمستقیم به جای مستقیم است. گزارش‌ها نشان از کاهش تعداد سرمایه‌گذاران حقیقی و افزایش سرمایه‌گذاران نهادی در بیشتر بازارها دارد. ازاین‌رو، شناخت جایگاه، کارکرد و نقش این نهادهای برای تمام علاقه‌مندان دانش مالی و فعالان بازار سرمایه ضروری است. کتاب «نهادهای پولی و مالی» براساس چنین ضرورتی به فارسی ترجمه شده است. این کتاب نوشته جف مدورا است که اخیرا چاپ تازه‌ای از آن با ترجمه ابوالفضل شهرآبادی و نیما رحمانی توسط انتشارات بورس منتشر شده است.

در کتاب «نهادهای پولی و مالی» سعی شده تا با استفاده از یک منبع معتبر خارجی، نهادهای مالی مهم و اصلی بازار سرمایه تا حد امکان با جزئیات معرفی و بررسی شوند. نسخه اصلی کتاب دارای ۲۵ فصل است که هشت فصل ابتدایی آن پیش‌تر توسط بورس اوراق بهادار تهران و دانشگاه الزهرا منتشر شده بود. در این کتاب نیز هشت فصل پایانی آن ترجمه شده و با توجه به اینکه عمده مطالب این فصول به نهادهای پولی و مالی اختصاص داشت، عنوان کتاب «نهادهای پولی و مالی» انتخاب شده است. مترجمان در بخشی از پیشگفتارشان نوشته‌اند که با توجه به خاستگاه نویسنده کتاب، تعاریف و کارکردهای بیان‌شده درخصوص نهادهای پولی و مالی، مربوط به وضعیتی است که این نهادها در بازار مالی آمریکا دارند. ازاین‌رو در مطالعه و تدریس این کتاب لازم است تا ضمن شناخت یکیک این نهادها، به شرایط و وضعیت آنها در ایران نیز توجه دقیق شود، چراکه نقش و کارکردهای آنها تا حد زیادی تابع شرایط مکانی و زمانی است.

نویسنده کتاب، جف مدورا، استاد مالی دانشگاه آتلانتیک فلوریدا است. او کتاب‌های متعددی از جمله «مدیریت مالی بین‌المللی» منتشر کرده که برخی از آنها برنده جوایزی در زمینه آموزش و پژوهش در امور مالی و بانکداری شده‌اند. او مشاور بانک‌های تجاری، شرکت‌های اوراق بهادار و برخی شرکت‌های دیگر بوده است. مدورا همچنین مدیر تعدادی از انجمن‌های مالی است و مقالات متعددی نیز در نشریات معتبر مالی به چاپ رسانده است. هشت فصل این کتاب به ترتیب عبارت‌اند از: آشنایی با بازارها و نهادهای مالی، بانک‌های تجاری، مؤسسات پس انداز، شرکت‌های تأمین مالی، صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک، شرکت‌های بیمه، صندوق‌های بازنشتسکی و شرکت‌های اوراق بهادار. در بخشی از ابتدای کتاب درباره بازارهای مالی می‌خوانیم: «بازار مالی، بازاری است که در آن دارایی‌های مالی (اوراق بهادار) و اوراق قرضه خرید و فروش می‌شوند. منابع مالی در این بازارها را به‌جایی که دارای مالی را می‌خرد به بخشی که آن را به فروش می‌رساند منتقل می‌شود. این بازارها جریان منابع را ساده می‌سازند و از این طریق امکان تأمین مالی و سرمایه‌گذاری را برای خانوارها، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی فراهم می‌آورند. بازارهای مالی منابع مالی را از کسانی که به آن دسترسی دارند به آنهایی که به آن منابع نیاز دارند منتقل می‌کنند. این بازارها دانشجویان را در دریافت وام تحصیلی، خانوارها را در دریافت وام رهنی، مشاغل را جهت تأمین مالی برای رشد و توسعه فعالیت‌های خود و همچنین دولت‌ها را در پاسخ‌گویی به هزینه‌های یاری می‌رسانند. بازارهای مالی جهت ایجاد تسهیلات فوق نیازمند منابع مالی هستند. این منابع را خانوارها و بنگاه‌ها از طریق انجام سرمایه‌گذاری فراهم می‌سازند و در مقابل علاوه بر مبلغ سرمایه‌گذاری خود، بازده سرمایه‌گذاری نیز دریافت می‌کنند». یکی دیگر از کتاب‌های انتشارات بورس که این نیز اخیرا تجدیدچاپ شده است، «سرمایه‌گذاری جسورانه و ارزش‌گذاری استراتژیک» می‌باشد. امیرحسن چیرچرفی و جواد عشقی‌نژاد نویسندگان این کتاب هستند و حسین عبده‌نبریزی نیز یادداشتی ابتدایی برای آن نوشته است. او در بخشی از متنش اشاره کرده که اهمیت «ارزشیابی» در فرایند سرمایه‌گذاری و تعیین ارزش استراتژیک‌ها در مراحل مختلف پیشرفت آنها بر کسی پوشیده نیست، با این حال خطای ارزشیابی در ایران، تاکنون چند شرکت دانش‌بنیان را از نفس انداخته و سازوکار تأمین مالی در مراحل بعدی را عقیم کرده است: «ارزشیابی غلط در زمانه‌ای که هر روز شرکت‌های استراتژیک جدید در کشور متولد می‌شود، پس خطرناک است، چراکه شتاب رشد این شرکت‌ها و اشتغال مرتبط با آنها را بسیار کند می‌کند. مؤلفان این کتاب مدعی‌اند که روش‌های ارزش‌گذاری استراتژیک‌ها را در این کتاب به‌روشنی توضیح داده‌اند. این‌جانب نیز تا حدی با این ادعا همراه، مطالب خوبی تألیف شده که احتمالا در ویراست‌های جدید بسط و شرح خواهد یافت». نویسندگان در این کتاب تلاش کرده‌اند تمامی مطالب مرتبط با سرمایه‌گذاری جسورانه و ارزش‌گذاری استراتژیک‌ها با زبانی ساده پوششش داده شود تا علاوه بر سرمایه‌گذاران، برای افراد حاضر در استارت‌آپ‌ها نیز کاربرد داشته باشد. هرچند برخی از فصول کتاب همچون فصل دوم بیشتر به مباحث مرتبط با سرمایه‌گذاران و ویژگی‌های یک سرمایه‌گذاری جسورانه اشاره کرده، اما حتی مطالعه اینن فصول برای تیم‌های مدیریتی استارت‌آپ‌ها خالی از لطف نیست. کتاب «سرمایه‌گذاری جسورانه و ارزش‌گذاری استارت‌آپ» از ۹ فصل تشکیل شده است. در فصل اول، مبانی مرتبط با سرمایه‌گذاری جسورانه شامل ساختار صندوق‌ها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر در ایران و جهان و استراتژی‌های مرتبط با این نوع سرمایه‌گذاری‌ها بیان شده است. در فصل دوم ویژگی‌های مرتبط با یک سرمایه‌گذاری جسورانه موفق بر مبنای تجربیات کشورهای غربی، که سابقه بیشتری در این نوع سرمایه‌گذاری‌ها دارند، بیان شده است. فصل سوم فرایند ریزکاو در سرمایه‌گذاری جسورانه را به تصویر می‌گش و در این راستا چک‌لیست‌هایی برای چگونگی شناسایی، غربالگری و ریزکاو استارت‌آپ‌ها ارائه شده است. در فصل چهارم که تحت عنوان ارزش شاخص پایه مطرح شده، چگونگی تزریق سرمایه به استارت‌آپ‌ها مشخص شده و مدل‌های در فصول پنجم تا هشتم، مدل‌های ارزش‌گذاری استارت‌آپ‌ها به تفصیل شرح داده شده است. در این فصول تلاش شده تا تمامی مدل‌های رایج در ارزش‌گذاری استارت‌آپ‌ها پوشش داده شده و از مثال‌های کاربردی به‌منظور تشریح چگونگی به‌کارگیری این روش‌ها استفاده شود. در نهایت و در فصل نهم، مبانی حقوقی مرتبط با سرمایه‌گذاری جسورانه و قراردادهای مرتبط با این حوزه تشریح شده است. نویسندگان نوشته‌اند که احتمالا این فصل کاربرد بیشتری برای استارت‌آپ‌ها و افراد فعال در کسب‌وکارهای نوپا دارد. چراکه معمولا سرمایه‌گذاران تا حدود بیشتری با چگونگی قراردادها و مبانی حقوقی این حوزه آشنایی دارند. کتاب تا پیش از رسیدن به فصل نهم، درمورد فرایند سرمایه‌گذاری جسورانه و ارزش‌گذاری استارت‌آپ‌ها بحث کرده بود اما در این فصل مروری بر مبانی حقوقی مرتبط با زیست‌بوم استارت‌آپی داشته است.



نهادهای پولی و مالی
جف مدورا
ترجمه ابوالفضل شهرآبادی، نیما رحمانی

شکل‌های زندگی؛ به مناسبت انتشار «دیالکتیک و امید» چند مقاله از ارنست بلوخ

جهان هنوز تمام نشده است



نادر شهریوری (صدقی)

کافکا روزی دو نامه می‌نوشت، نامه‌هایش بیشتر به نامزدش فلیسه و این اواخر به دوست دیگرش ملینا بود. به ملینا می‌نویسد: «مایلم تو را با همان وضعی ببینم که نخستین‌بار در خیابان لرزشفدل دیدمت، گو اینکه نامه‌ها حتی بیشتر از تمامی آن خیابان با سروصدایش حواس مرا پرت می‌کند». کافکا می‌کوشد خودش را قانع کند که نامه‌ها اهمیتی بیشتر از دیدار در خیابان دارد تا در عین حال بتواند با هر بار خواندن‌شان به گرمای برآمده از درون پناه ببرد تا دیدار واقعی به تعویق بیفتد.

«به تعویق انداختن» دیدار، شیوه همیشگی کافکااست و او این شیوه را تا آخرین روز زندگی‌اش پی می‌گیرد. آخرین نامه کافکا ۲۴ ساعت پیش از مرگش در آسایشگاه مسلولین در نزدیکی شهر یود بود. او این بار به پدر و مادرش نامه می‌نویسد و باز به شیوه همیشگی‌اش می‌کوشد ملاقات با آنها را به تعویق اندازد. کافکا در این نامه می‌نویسد که او هر روز و هر ساعت به دیدار با آنها فکر می‌کند ولی این ملاقات حتما باید به تعویق بیفتد، چراکه او واقعا حال خوشی ندارد و دیدار با آنها هم در اوج ناخوشی درست به نظر نمی‌رسد. کافکا عدم آمادگی‌اش را برای دیدار واپسین فراکنسی می‌کند و با لحن طعنان‌کارا اما با شوخ‌طبعی همیشگی‌اش می‌نویسد: هنوز نه! شما که نمی‌خواهید مرا تحت این شرایط ملاقات کنید؟ «خودداری کافکا از مواجهه با خانواده‌اش در بستر مرگ در حین عطش او برای آخرین دیدار و زنجیره اشارات، تماس‌ها، به تعویق انداختن‌ها و عزیمت‌نگردن‌ها که ویژگی رابطه عشقی عمیق او با ملینا است، نشان از فرورفتن و غوطه‌ورشدن او در اعماق بالقوگی دارد». «به تعویق انداختن» ایده اصلی کافکا در زندگی و تمامی نوشته‌هایش است. او با این کار می‌کوشد نیازهای ارضانگشته و بالقوه تحقق‌نیافته خود را انباشت کند تا محرک اصلی او در لحظه تحقق نیایی شود. ارنست بلوخ (۱۸۸۵-۱۹۷۷) فیلسوف هم‌عصر با کافکا (۱۸۸۳-۱۹۴۴) نیز ایده «به تعویض انداختن» را این بار در فلسفه و سیاست به کار می‌گیرد. بلوخ به‌عنوان اومانیسیتی تمام‌عیار بر انسان و قابلیت‌های وی در مقام «محرک خودپویایی» تأکید می‌کند. به بیان دیگر بلوخ «... وجود انسانی را به‌مثابه هستی نوعی در نظر می‌گیرد و محتوایش را به‌عنوان نیازهای هنوز ارضانگشته و بالقوگی تحقق‌نیافته‌ای وضع می‌کند که در مقام محرک خودپویایی انسان است».
^۱ به نظر بلوخ لازمه وجود تاریخی انسان به تحقق رساندن خود است، هرچند هنوز زمان آن فرا نرسیده باشد. اما این هیچ از تلاش او برای افزایش میل و توانسیل و نیروی بالقوه که بر اثر «انباشت» ناشی از «به تعویق انداختن» صورت می‌پذیرد، نمی‌کاهد. در تعویق انداختن- تعویق‌افتادنی- مانند دیدار واپسین کافکا با والدین یا معشوق یا اساسا هر خواسته فردی و اجتماعی که هنوز محقق نشده، لاجرم تخیل همراه با نوعی امید شکل می‌گیرد و دقیقا همین تخیل آزاد است که منشأ امید می‌شود. امیدی که همواره با نوعی خوش‌بینی و به همان اندازه بدبینی همراه است.

بلوخ از انسان شروع می‌کند: «انسانی که هنوز به نهایت نرسیده» و به همین خاطر «مولودی نابالغ خوانده می‌شود».
^۲ انسان در انسان‌شناسی بلوخ نه انسان مجرد و نه انسان در خود بلکه «انسان هنوز نه» است، انسانی است که می‌کوشد تا پتانسیل به‌تعویق‌افتاده‌اش را در غایت خویش به تحقق برساند تا دیدار نهایی کافکا با والدین -که احتمالا بعد از مرگش رخ می‌دهد- انجام یپذیرد تا در همان حال روایتی کلان از انسان -آغاز تا انتها- به سرانجام برسد. اکنون بهتر

می‌توان درباره امید از نظر بلوخ تأمل کرد. امید به نظر بلوخ خوش‌بینی خام‌اندیشانه نیست بلکه نیرویی است که می‌تواند جهان را تغییر دهد تا آنجا که انسانیت یا در حقیقت انسان به‌مثابه کل «... سوار بر کشتی شود و راندن بر اساس میل را ادامه دهد».
^۳ در اینجا به ناگزیر به اتوپیا می‌رسیم، اتوپیایی که در هستی‌شناسی بلوخ پیوند تنگاتنگ با امید پیدا می‌کند: «...اتوپیایی که همان‌قدر در امید (پیش‌نگرش آزادی در برای خود بودن) که در نارضایتی (انکار بردگی) در کار است».
^۴ که لازمه چنین اتوپیایی «قطعا ناامیدنشدن از کل جهان است».
^۵ از طرفی دیگر بلوخ به راهایی تأکید می‌کند. راهایی از نظر بلوخ یعنی تحقق پتانسیل‌های درونی تا انسان آن بشود که باید بشود. در اینجا بلوخ امید را به راهایی پیوند می‌زند و امید را لازمه و پیش‌فرض راهایی قلمداد می‌کند. راهایی همواره مفهومی پرجالش است که در وهله نخست نوعی انتزاع و تصویری مبهم را به ذهن می‌آورد، اما بلوخ این مفهوم یعنی مفهوم راهایی را به نوعی شناخت سیاسی می‌کشاند. او با طبیعی‌دین پدیده‌های سیاسی در اساس سر‌ناسازگاری دارد. در حالی که بر تاریخی‌بودن همان پدیده‌های سیاسی تأکید می‌کند و امید دارد که انسان طی پروسه‌های تاریخی به موقعیت‌های بهتر دست پیدا کند تا از سلطه راهایی یابد. به نظر بلوخ «جهان هنوز تمام نشده» و چون تمام نشده، امید می‌تواند موجد کشش شود تا «به صورتی رادیکال بر آینده‌ای نامتناهی بدون نتیجه معین گشوده شود».
^۶ در اینجا بلوخ بر «نامتناهی بدون نتیجه» تأکید می‌کند تا فلسفه امید را از هرگونه خوش‌بینی ساده‌لوحانه راهایی بخشد. در شرایط امید، آدمی به ناگزیر چه بخواهد و چه نخواهد به آینده و افق‌های پیش‌رو کشانده می‌شود و این مفهوم یعنی مفهوم افق در منظومه فکری بلوخ جایگاه خاص خود را پیدا می‌کند. مقصود از «افق» نگاه به جلو و توان دیدن امکانات تازه در «بین‌بست‌ها» است تا کشایش‌های نو به نو رخ دهد؛ این افق می‌تواند جهت‌دهنده سیاست راهایی باشد زیرا جامعه‌ای که در آن آینده به تخیل درنیاید، جامعه‌ای است که در آن سیاست به بی‌زینس یا به مدیریت برای بقا تقلیل پیدا می‌کند. بلوخ به سیاست، سیاستی که رو به آینده دارد، آزادی نام می‌دهد. این نوع آزادی در عرصه فلسفه قبل از هر چیز خود را در «آزادی تخیل» به نمایش می‌گذارد. تخیلی که گویای گشودگی مرزهای اندیشه است که نمی‌تواند به ایدئولوژی با مناسبات اجتماعی خاص محدود شود. به نظر می‌رسد ارنست بلوخ تمامی مفاهیم مورد نظرش را با انسجام و طی روایتی کلان در کنار هم گرد آورده است تا بتواند روایت کلی از هستی



دیالکتیک و امید

ارنست بلوخ
گزینش و ترجمه شروین طاهری
نشر افکار جدید



ارائه دهد.
باین‌حال، بلوخ به‌رغم عمر طولانی آن‌قدر زنده نماند تا تحولات مهم بعد از خود و تأثیرات آن را من جمله به‌مثابه کل «... سوار بر کشتی شود و راندن بر اساس میل را خود که ره به نظریه انتقادی می‌برد وفادار بود. او به انقلاب به‌مثابه امری اخلاقی می‌نگریست. در مصاحبه‌ای با میشل لووی -به‌عنوان مصاحبه‌کننده- می‌گوید که سی میلیون مارک برای انقلاب روسیه پرداخت کرده است، هنگامی که لووی چگونگی پرداخت این مبلغ کلان را جویا می‌شود، درمی‌یابد که همسر اول بلوخ بسیار ثروتمند بوده زیرا خانواده‌اش صاحب بزرگ‌ترین معدن طلای روسیه بودند و در در انقلاب ۱۹۱۷ آنها تمامی دارایی خود را از دست دادند، اما این واقعه در احساس بلوخ بر اکتربر شورایی هیچ تأثیری نکرد زیرا چنان‌که بلوخ می‌گوید «در عوض چیزهایی به دست آورده است».
^۱ چیزهایی که برای او ارزش زیادی داشتند، زیرا برای او اخلاق به‌رمغان آورده بود که ریشه‌های آن به دو نویسنده بزرگ، داستایفسکی و تولستوی برمی‌گشت. ارنست بلوخ از معدود اندیشمندانی بود که دریافته بود انقلاب به‌مثابه امری اخلاقی ریشه در «دل» دارد و او این دل را در ادبیات داستانیسکی و تولستوی جست‌وجو می‌کرد.
باین‌حال بلوخ به واسطه همان منظومه فکری که گرد هم آورده بود، با استالین و استالینسم مخالف بود، زیرا در کاراکتر استالین مرگ اتوپیا را که سخت و آن باور داشت مشاهده می‌کرد. از طرف دیگر آنچه برای او جذابیت انکارناپذیر داشت و اساسا فلسفه او را شکل می‌داد و او را به آن نام یعنی «فیلسوف امید» می‌شناختند، یعنی امید، کشایش و امکانات راهایی انسان، در ایده‌های استالین و اساسا سوسیالیسم تحقق‌یافته محلی از اعراب نداشت. به نظر بلوخ سوسیالیسم تحقق‌یافته به منزله فتر بازنده‌ای است که تمامی نیروی خود را به مصرف رسانیده و دیگر نیرویی برای به ثمر رساندن امکان‌های موجود در افق آینده ندارد، در حالی که برای بلوخ افق‌های پیش‌رو مملو از «هنوز نه» است. «هنوز نه»‌ای که کافکا را وامی‌دارد تا ملاقات‌های خود با عزیزترین کشانش را دانما به تعویق اندازد تا نیروی جمع‌آوری‌شده بیکاره مصرف نشود و زندگی به پایان نرسد.

« نظریه انتقادی که بلوخ به نوعی پیش‌کسوت آن و هم به نوعی ادامه‌دهنده آن است، پدیده‌ها را به صورت جزئی و بیرون از کلیت اجتماعی آن نمی‌داند و بر این باور است که نمی‌توان پدیده‌ها را جدا از علیت تاریخی و اصول حاکم بر ساختار جامعه شناخت. بنابراین بلوخ مانند سایر هم‌فکرانش به ضرورت روایت کلی برای تحلیل جامعه باور دارد. ایده بلوخ خود روایت هستی کلان است. انسجامی که او می‌کوشد در ترتیب‌دادن مفاهیم در منظومه فکری‌اش به کار بگیرد، در حقیقت و علی‌رغم ملیش ارائه نوعی ایدئولوژی است، به‌ویژه آنکه بلوخ طی زندگی طولانی‌اش در قرن بیستم در دل روایت‌های کلان، زندگی و اندیشه‌پردازی کرده است.

۱. سیاسیات کافکا، بارانه عمادیان
۲. ۴. ۳. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. دیالکتیک و امید، ارنست بلوخ.

ترجمه شروین طاهری

عطف

کابوس‌های حافظه

شرق: «به اندازه هزار سال نوری از یکدیگر دور بودند، این دوری چیزی نبود که او خواسته باشد. طوفان سهمگینی وزیده بود و او را از جایی بیرون انداخته بود». این سطر ی آغازین از رمان «مرز بوی سیگار می‌دهد» نوشته آرش رضایی است که اخیرا توسط انتشارات نیلوفر منتشر شده است. از همین سطور ابتدایی رمان برمی‌آید که ما با داستانی میان بودن و نبودن روبه‌رویم و خیلی زود به میان حوادثی پرتاپ می‌شویم که در مرز میان کابوس و واقعیت رخ می‌دهند. در پیشانی کتاب این بیت از حافظ آمده است: «از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی/ از ازل تا به ابد فرصت درویشان است».

«مرز بوی سیگار می‌دهد»

داستانی است که در لبه واقعیت و خیال و کابوس حرکت می‌کند و در چنین بستری تصویری از فاجعه را پیش روی ما می‌گشاید. فاجعه‌ای که نه‌فقط آدم‌های داستان بلکه خود روایت را نیز بحرانی کرده است.

در یادداشت پشت جلد کتاب آمده است: «مرز بوی سیگار می‌دهد از همان جمله اول کل جهان را عریان می‌کند: دنبال تعبیر خواب نباش، هر خوابی خودش را تعبیر می‌کند. اینجا که بی‌دعوت وارد زبان شده، در این رمان زبان روایت نمی‌کند؛ می‌سوزد. بدنی‌ست زخمی و لزران که حقیقت را نه بازمی‌گوید نه توضیح می‌دهد بلکه مثل کابوسی طولانی حملش می‌کند. رؤیا و دیگران صرفا شخصیت نیستند، زنده‌ای زبانی‌اند، نقطه‌هایی که واقعیت با چنان شدتی می‌گوید که آگاهی فقط برای یک ثانیه پیدا می‌شود و بعد دوباره فرومی‌رود. زبان به مثابه موجودی زنده، مجروح و کم‌عمر، موجودی که هربار حقیقت لمسش می‌کند، فرومی‌باشد و با بوی سوخته برمی‌گردد. در این جهان جفاچه و هر جمله مرزی بارک میان نیستی و پیدایش مرزی که خودش هم بوی سیگار می‌دهد. مرز بوی سیگار می‌دهد تاریخ نمی‌گوید؛ گذشته را مثل توده‌ای داغ از زیر خاکستر بیرون می‌کشد. بدن زنی که فروبرخته، شهری که خاموش نمی‌شود و جهانی که مثل تانکر هنگ، از هزار ترک خون می‌دهد. این کتاب خوانده نمی‌شود؛ تو را می‌کشد وسط خواب خودش. اگر در تو چیزی نلرزد یعنی هنوز واردش نشده‌ای یعنی خواب هنوز تو را انتخاب نکرده.»

در بخشی از رمان می‌خوانیم: «تمرین تمام شده بود. همه بازیگرها رفته بودند. رؤیا در حال پاک‌کردن گرمیش بود. کار امروز طول کشیده بود. همه خسته بودند. دیرش شده بود. باید زودتر خودش را به خانه می‌رساند. کشش‌های سرگرد خلبان را روی جاکفشی دم در بگذارد و تا ساعت یازده به چرت‌وپرت‌هایش گوش بدهد. از دست سرگرد خسته شده بود. هر روز تکرار و تکرار. شنیدن حرف‌های دبیروز و یک هفته پیش. سرگرد شش ماه است این حرف‌ها را تکرار می‌کند. سالن تمرین را کم‌کم تعطیل می‌کردند. رؤیا در را پشت سرش بسته بود و آخرین قسمت گرمیش را پاک می‌کرد. هوا یکدفعه سردتر شد». در همان «مرز بوی سیگار می‌دهد»، با جهانی می‌بودن و نبودن در تلاطم است روبه‌رویم. در روایت این داستان بحران‌های شخصی با تکه‌هایی از تاریخ معاصر درآمیخته‌اند و در این میان فاجعه در حافظه جا خوش کرده است.



مرز بوی سیگار می‌دهد
آرش رضایی
نشر نیلوفر